

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک دریا ارادت

حاج آقا اسماعیل داستانی بنیسی

تاریخ تکمیل نهایی: ۱۴ / ۱۱ / ۱۴۰۲

این متن درباره ارادت مرحوم پدرم، حضرت استاد اسدالله داستانی بنیسی، - رضوان الله تعالی علیه.

- به حضرت معصومه علیها السلام و شامل نکاتی ناب از ایشان درباره آن حضرت است.

خاطرات بنده

مرحوم پدرم هر روز به زیارت حضرت مشرف می شدند و اگر روزی حال زیارت نداشتند، تا روبه روی در حرم مطهر می رفتند و در زیر یکی از دو درختی که روبه روی دو در صحن آینه از سمت خیابان آیت الله مرعشی نجفی (خیابان ارم سابق) قرار دارند، می ایستادند و به حضرت سلام می کردند.

گاهی هم با همه خانواده و گاهی با یکی یا بعضی از آنان مشرف می شدند.

هنگامی که به حرم می رسیدند، در آن را می بوسیدند و گاهی می فرمودند: «در حرم را ببوسید و دو طرف صورتتان را به آن بمالید و بگویید: اَللّهُمَّ حَرِّمِ شَيْبَتِي عَلَي النَّارِ.»؛ یعنی: خدایا! ریشم - مقصود، صورت است. - را بر آتش (دوزخ) حرام کن.

هر گاه بنده در محضر ایشان به حرم مشرف می شدم، ایشان پشت ستون بالای سر حضرت می ایستادند و این مطالب را به زبان آذری می فرمودند: «حضرت معصومه علیها السلام را از طرف خودم، پدرم، مادرم، اسیران خاک، بدوارث ها و بی وارث ها زیارت می کنم.» و سپس زیارت نامه می خواندند؛ البته مقید بودند به مقداری بلند بخوانند که من بشنوم و با ایشان بخوانم - شاید برای این که ایشان در ثواب زیارت بنده، شریک شوند. -؛ سپس دست کم گاهی، زیارت وارث و یک نماز دورکعتی می خواندند.

هنگام قرائت زیارت نامه، پس از این که جمله «یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة» (ای «فاطمه!» برای «من» درباره بهشت [رفتنم] شفاعت کن) را بیان می کردند، می گفتند: «یا معصومة اشفعی لنا فی الجنة» (ای «معصومه!» برای «ما» درباره بهشت [رفتنمان] شفاعت کن) و یک روز در حرم به بنده سفارش کردند که همیشه این کار را انجام دهم و جمله «یا معصومة...» را به نیابت از ایشان بگویم.

یک بار هم در جلو ایوان آینه که ایستادند و به حضرت سلام دادند، به بنده فرمودند: «پس از وفات من، این جا به نیابت از من به حضرت سلام کن.»

روزی به بنده فرمودند: «هر روز به زیارت حضرت معصومه علیها السلام برو و اگر نرفتی، در خانهات رو به حرم بایست و به حضرت سلام بده.»

صبح هر جمعه که در منزلشان مجلس سخنرانی و قرائت دعای توسل داشتند، پیش از جلسه به زیارت حضرت می‌رفتند یا دست‌کم تا سر کوچه می‌رفتند و به سمت حرم می‌ایستادند و به حضرت سلام می‌دادند.

بارها درباره نویسنده‌ای نقل کردند که روزی او بر سر سفره ناهار، از دست زنش عصبانی شد و دستش را بلند کرد تا او را بزند. همسرش گفت: «خدا می‌بیند ها!» او با شنیدن این جمله، دستش را پایین آورد. عصر که از خواب بیدار شد، دریافت که آن دستش نمی‌تواند بنویسد و این مسأله تا دو ماه ادامه پیدا کرد. سرانجام، همسرش را به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام برد و در آن جا ماجرا را به او گفت و از او خواهش کرد که او را ببخشد و از آن حضرت بخواهد که دست او را شفا دهد. همسرش او را بخشود و از حضرت درخواست کرد و دست مرد، خوب شد.

خاطرات خواهرم

هم مرحوم پدرم در کتاب «دست به دامان چهارده معصوم علیهم السلام» نوشته‌اند و هم تنها خواهرم نقل کرد که او (خواهرم) در کودکی، ناشنوا شد. ایشان او را به حرم بردند، در ایوان آینه گذاشتند و با اشاره به او فهماندند که شفایت را از حضرت بگیر و من می‌روم و وقتی که برمی‌گردم، اگر ببینم که شفایت را از آن حضرت نگرفته و خوب نشده‌ای، تو را با خودم نمی‌برم. خواهرم با حالت اضطرار از حضرت خواست که او را شفا دهند تا مبادا پدر، او را تنها بگذارد و با خود نبرد. ناگهان حضرت را دید و حضرت، او را شفا داد. هنگامی که پدر برگشت، او خواست که حضرت را به ایشان نشان دهد؛ اما دریافت که حضرت رفته است یا او دیگر حضرت را نمی‌بیند.

در گذشته، خواهرم نقل کرد که پدرمان مرا در صحن آینه، کنار قبر علامه قطب‌الدین راوندی بردند و به بنده فرمودند: «اگر کسی سر قبر ایشان بیاید و برای ایشان حمد و سوره بخواند، خدا در همان روز به او پول می‌رساند.»

روز یکشنبه، ۱ / ۴ / ۱۳۹۹، از خواهرم درخواست کردم که هر چه از مرحوم پدرمان - رضوان الله تعالی علیه - درباره حضرت معصومه علیها السلام و زیارت و حرم مطهر ایشان به یادش می‌آید، بیان کند و او این نکات را بیان کرد:

ایشان گاهی مرا به حرم مطهر می‌بردند؛ البته در زمان کودکی‌ام به بنده یاد داده بودند که در بیرون، ۲ - ۳ قدم، عقب‌تر از ایشان حرکت کنم.

روزی به ایشان عرض کردم که آیا همراهی بنده با شما در راه حرم و خود حرم، با این که دختر هستم، بد نیست؟ فرمودند: «خیر. مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با خانواده‌اش بیرون نمی‌رفت؟»

هنگامی که بنده یا خانواده با ایشان به حرم مطهر می‌رفتیم و از درب روبه‌روی ایوان آینه وارد می‌شدیم، ایشان در سمت راست دالان ورودی می‌ایستادند و به حضرت سلام می‌کردند. یک روز فرمودند: «من همیشه در این جا به نیابت از پدر و مادرم، برای حضرت حمد و سوره می‌خوانم.» و بارها به بنده سفارش کردند: «پس از من به نیابت از من، این کار را انجام بده.»؛ سپس جلو ایوان آینه می‌رفتیم و ایشان در آن جا هم به حضرت سلام می‌دادند و سفارش می‌کردند: «به حضرت سلام کن و حاجت‌هایت را از ایشان بخواه.» و با صدای بلند، زیارت‌نامه می‌خواندند و ما با ایشان می‌خواندیم و مردم هم می‌آمدند و هم‌نوا با ایشان زیارت‌نامه می‌خواندند.

بیشتر اوقات، هنگامی که به جمله «یا فاطمة اشقی لی فی الجنة» می‌رسیدند، آن را با حال زیبا و از ته دل، چند بار تکرار می‌کردند.

گاهی در همان جا فضایی از آن حضرت را برای مردم بیان می‌کردند.

بار آخر که با ایشان به حرم مشرف شدم، شبستان امام خمینی حرم، در حال ساخت بود. ایشان فرمودند: «خیلی دوست دارم که صحن در حال ساخت را ببینم؛ اما آیا عمرم کفاف خواهد داد یا نه؟» و انگار می‌دانستند که عمرشان کفاف نخواهد داد و برای همین، چنین بیان کردند.

یک روز به بنده فرمودند: «اگر یک سال، هر روز، پس از نماز صبح، رو به حرم حضرت معصومه علیها السلام بایستی و به آن حضرت سلام کنی، خانه‌دار می‌شوی.» من این نکته را به چند نفر گفته‌ام و آنان عمل کرده و خانه‌دار شده‌اند.

خاطرات برادر بزرگم

در روز دوشنبه، ۲ / ۴ / ۱۳۹۹، از برادر بزرگم، آقا طاهر، هم درخواست کردم که هر چه از مرحوم پدرمان - رضوان الله تعالی علیه - درباره حضرت معصومه علیها السلام و زیارت و حرم مطهر ایشان به یادش می‌آید، بیان کند و او این نکات را بیان کرد:

ایشان بیشتر درس‌هایشان را در حرم، بخش مسجد شهید آیت‌الله مطهری، مباحثه می‌کردند. در روزهای تاسوعا و عاشورا، خانواده‌شان را به حرم می‌بردند؛ اما زیارت‌نامه نمی‌خواندند و می‌فرمودند: «ما امروز به حرم آمده‌ایم تا با عزادارها یکپارچه شویم و با امام حسین علیه السلام و یاران ایشان هم دردی کنیم.» و حدود یک ساعت، دسته‌های عزا را تماشا می‌کردند.

هر بار که با ایشان مشرف می‌شدم، سر قبر علامه قطب‌الدین راوندی می‌رفتیم و یک بار، ایشان به بنده فرمودند: «برای ایشان حمد و سوره بخوان تا کسب و کارت رونق بگیرد.»

یک بار هم که در محضر ایشان به حرم مشرف شدم، مرا کنار قبر آیت‌الله بروجردی بردند و درباره بعضی از علمای مدفون در حرم در مسجد شهید آیت‌الله مطهری فرمودند: «این‌ها دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را با تحمل سختی‌ها حفظ کردند.»

یک بار هم مرا در حرم به مقبره خانم پروین اعتصامی بردند و فرمودند: «او بانوی بسیار بزرگی بود، طبع شعری عالی داشت و اشعار جاودانه‌ای سرود و اگر من مسؤول آموزش و پرورش بودم، اشعار او و مطالب کتاب‌های «گلستان» و «بوستان» را در کتاب‌های درسی می‌گنجاندم.» ایشان هر روز به مقدار نیم‌ساعت تا یک ساعت، این دو کتاب «سعدی» را تا پایان به من و مادرم درس دادند.

به بنده می‌فرمودند: «اگر می‌خواهی دل امام رضا علیه السلام را به دست بیاوری و حاجتت را از ایشان بگیری، ابتدا به زیارت حضرت معصومه علیها السلام برو و از ایشان اجازه تشریف به حرم امام رضا علیه السلام را بگیر و بعد برو.» خودشان هم پیش از هر مسافرتی، به حرم مشرف می‌شدند.

یک روز که سیزدهم ماه رجب و سالروز ولادت امام علی علیه السلام بود، پدرمان از بنده پرسیدند: «چرا ناراحت هستی؟» عرض کردم: «چکی به وجه ۴/۰۰۰/۲۰۰ تومان، به تاریخ امروز داده‌ام؛ ولی نتوانسته‌ام پولش را فراهم کنم.» - البته آن روز، تعطیل بود و تا فردایش وقت داشتم. - فرمودند: «حضرت معصومه علیها السلام را چه دیده‌ای؟ به حرم ایشان برو و از ایشان بخواه و تا حاجتت را نگرفته‌ای، برنگرد!» من بدون کفش مشرف شدم و حاجتم را عرض کردم و پس از ساعتی برگشتم. ظهر، یکی از مهمان‌های پدرمان - ایشان این روز را جشن می‌گرفتند. - به ایشان گفتم: «من از کرمان آمده‌ام و می‌خواهم آثار شما را ببینم.» و پس از دیدن آن‌ها و گرفتن فهرستشان رفت. فردایش برگشت و دقیقاً به مقدار بدهی من، از آن‌ها خرید و پول نقد داد.»؛ در حالی که نمی‌دانست که من به این مقدار پول نیاز دارم. پدرمان فرمودند: «دیدی که حضرت می‌رساند؟ هر گاه مشکلی داشتی، به ایشان بگو.»

هم در زمان مرحوم آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی و هم پس از ایشان، بارها نقل کردند که آیت‌الله مرعشی فرمودند: «زمانی فرماندار قم پیش من آمد و گفت: «تونلی پیدا شده که به سرداب حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام می‌رسد.» با او و یک خادم حرم، به آن تونل رفتم. من که جلوتر حرکت می‌کردم، مدتی مشعل به دست راه رفتم تا این که به سرداب رسیدیم و به آن دو گفتم که وارد نشوند. آنان وارد نشدند و من وارد شدم. پیکرهای سالم ۷ - ۸ دختر را دیدم - مرحوم پدرمان یکی از این دو عدد را می‌گفت و من به صورت دقیق یادم نیست. - که هر کدام در یک تابوت بی‌در بود. در میان آن‌ها پیکر مطهر حضرت معصومه علیها السلام را تشخیص دادم و دیدم که موها و ناخن‌های ایشان رشد کرده است! ناخن‌های ایشان را کوتاه و موهایشان را، هم اصلاح و هم شانه کردم!؛ سپس یک نماز دورکعتی خواندم و از سرداب بیرون آمدم. فرماندار پرسید: «شما چطور به حضرت دست زدید؟!، پاسخ دادم که من به ایشان محرم هستم. آن‌گاه به او گفتم که این‌جا را ببندید؛ چون مکان مقدّسی است و کسی حق ورود ندارد. فرماندار در جلو سرداب دیوار کشید و ورودی تونل را بست.»

یک روز، پدرمان فرمودند: «شنیدن این ماجرا باعث شد که من بیشتر به زیارت آن حضرت مشرف شوم.»

پس از مدتی یکی از علما که مرحوم پدرمان به ایشان احترام می‌گذاشت و ایشان را می‌ستود، به مرحوم پدرمان گفت: «من پیش آیت‌الله مرعشی رفتم و دربارهٔ صحت این ماجرا که از شما شنیده بودم،

از ایشان پرسیدم. ایشان فرمود: «درست است؛ اما تا هنگامی که من زنده‌ام، آن را به هر کسی و در هر جایی نقل نکنید.»

مرحوم پدرمان این ماجرا را فقط در مجالس خصوصی نقل می‌کرد؛ آن هم برای علما و افراد خاص. بنده، اسماعیل، عرض می‌کنم که در شام همین روز دوشنبه، ۲ / ۴ / ۱۳۹۹، از خواهرم پرسیدم که آیا شما هم این ماجرا را از پدرمان شنیده‌اید؟ گفت: «بله؛ ایشان آن را ۴ - ۵ بار نقل کردند.» و مفصل ماجرا را به یاد داشت.

خاطرات برادر کوچکم

در همان روز از برادر دیگرم، حاج آقا حبیب، هم درخواست کردم که هر چه از مرحوم پدرمان - رضوان الله تعالی علیه. - درباره حضرت معصومه علیها السلام و زیارت و حرم مطهر ایشان به یادش می‌آید، بیان کند و او این نکات را بیان کرد:

ایشان در حرم را می‌بوسیدند و پس از دالان ورودی، به حضرت سلام می‌کردند و درست در وسط حوض و ایوان صحن آینه، رو به ضریح می‌ایستادند و دوباره سلام می‌دادند.

نقل می‌کردند: «جوانی به من گفت: «من فکر می‌کردم که شما روشن فکر هستید؛ اما دیدم که چوب (در حرم) را بوسیدید. آیا شما بالاترید یا یک جامد (چوب در حرم)؟!»، پاسخ دادم: من آن را بوسیدم؛ چون فرشته‌ها از این جا وارد حرم می‌شوند و چه بسا هر هفته، یکی - دو بار، امام زمان علیه السلام از این جا به زیارت حضرت می‌آیند؛ پس درهای حرم، متبرک به حضور حضرت و فرشته‌ها هستند و در نتیجه، بوسیدن دارند.» [بنده، اسماعیل، عرض می‌کنم که یادم است ایشان نقل کردند که به آن جوان فرموده بودند: «روزی مردم دیدند که مجنون دارد سگی را می‌بوسد و از او دلیل این کارش را پرسیدند. گفت که این سگ از کوچه معشوقه من، لیلی، گذشته؛ پس بوسیدن دارد!»؛ پس آیا در حرم که متعلق به صاحب حرم و محبوب انسان است، بوسیدن ندارد؟]

ظاهراً پس از این ماجرا بود که ایشان، علاوه بر بوسیدن در حرم، صورتشان را هم به آن می‌مالیدند و می‌گفتند: «دو طرف صورتتان را به در حرم بمالید و بگویید: اَللّٰهُمَّ حَرِّمِ شَيْبَتِي عَلَي النَّارِ.»

هر گاه بنده در محضر ایشان به حرم مشرف می‌شدم، ایشان معمولاً در پشت ستون بالای سر حضرت می‌ایستادند و زیارت‌نامه را با لحن آذری می‌خواندند و مقید بودند به مقداری بلند بخوانند که من بشنوم و با ایشان بخوانم.

هنگام قرائت آن، وقتی که به جمله «یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة» می‌رسیدند، می‌گفتند: «یا معصومة اشفعی لنا فی الجنة» و به دیگران می‌فرمودند: «شما هم بگویید و نزدیکانتان و نیز همراهانتان در زیارت را نیت کنید.»

پس از زیارت حضرت، به زیارت علمای مدفون در مسجد شهید آیت‌الله مطهری می‌رفتند و آنان را به بنده معرفی می‌کردند و یک بار فرمودند: «آیت‌الله گلپایگانی استادم بوده.» چند بار پس از زیارت، مرا کنار قبر علامه قطب‌الدین راوندی بردند و یک بار که عده‌ای در آنجا حضور داشتند، برای آنان درباره عظمت ایشان صحبت کردند و فرمودند: «ایشان نویسنده کتاب «الخراج و الجرائح» است.» که ایشان از آن خیلی روایت نقل می‌کردند.

یک روز به قسمت دالان‌وار کوچکی که بین در ورودی سمت راست ایوان طلا و ضریح مطهر قرار دارد، اشاره و نقل کردند که فلان عالم ربانی فرمودند که من امام زمان علیه السلام را دیدم که به زیارت حضرت معصومه علیها السلام آمده بودند و در این‌جا نماز می‌خواندند.

التماس دعا